

فرهنگ و سنت عامیانه کهن زادگاهم



تنظیم کننده: محمد علی اخوان

سرشناسنامه: صدرالصدوری، سید مهدی، ۱۴۰۹
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ و سنت عامیانه کهن زادگاهم قزوین / پژوهشگر مهدی صدرالصدوری؛
تنظیم کننده محمدعلی اخوان.

مشخصات نشر: تهران: اخوان خراسانی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۹۰ ص.: مصور.

شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۱۵۴۰۲۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۴۱.

موضوع: فرهنگ عامه -- ایران -- قزوین

شناسه اثر: ده: اخوان، محمدعلی، | ویراستار |

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ف۷۶ز۱۱۳/۲ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۳۶

شماره کتاب شناسی ملی: ۳۹۴۳۰۴۹



انتشارات اخوان خراسانی

A-PDF

Watermark

نام کتاب: فرهنگ و سنت عامیانه کهن زادگاهم، قزوین
نویسنده: سید مهدی صدرالصدوری
تنظیم کننده: محمدعلی اخوان

ویراستار: محمد اخوان

صفحه آرا: مینا اخوان

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۱۵۴۰۲۱

آدرس: جنت آباد شمالی، کوروش شرقی، شهید محمدی، پلاک ۱۵، تلفن: ۴۴۸۱۰۹۴۵

۰۲۱۲۲۲۰۰۰۷۶، همراه: ۰۹۳۵۲۵۲۵۴۸۰

کلیه حقوق متعلق به ناشر می‌باشد.

فهرست مندرجات

۱۱.....	مقدمه مصحح - ناشر
۱۵.....	شرح حال نویسنده
۲۱.....	پیش گفتار
۳۱.....	فصل اول: وضعیت جغرافیایی قزوین
۳۷.....	فصل دوم: وضعیت اقتصادی قزوین
۴۵.....	فصل سوم: صفات مردم قزوین - یاد و خاطره‌ها
۷۳.....	فصل چهارم: سنت - فرهنگ و تمدن
۸۱.....	فصل پنجم: اعتقادات عامیانه مردم قزوین
۹۵.....	فصل ششم: گویش، واژگان، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عامیانه قزوین
۱۴۹.....	فصل هفتم: مشاهیر قزوین
۱۹۳.....	فصل هشتم: میراث فرهنگی و صنایع دستی قزوین
۲۲۵.....	فصل نهم: طنز
۲۵۵.....	فصل دهم: ازدواج‌های سنتی در قزوین
۲۶۵.....	فصل یازدهم: مواد غذایی، انواع غذا، آداب و رسوم غذا خوردن
۲۷۵.....	فصل دوازدهم: آداب و رسوم متفرقه

فصل سیزدهم: بیماری‌های رایج در قزوین.....	۲۹۱
فصل چهاردهم: مشاغل رایج در قزوین.....	۲۹۵
الف - مشاغل ثابت: قهوه‌خانه - حمام - زورخانه - عطاری و غیره	۲۹۵
ب - مشاغل سیار: چینی بند زن - سلمانی و غیره	۳۱۳
فصل پانزدهم: حرفه‌ها و امور متفرقه، ارتباطات، اوزان، سربازی، ورزش.....	۳۲۳
خاتمه	۳۳۷
منابع:	۳۴۱
تصاویر:	۳۴۲

A-PDF

Watermark



مقدمه مصحح - ناشر:

از زمانی که بشر به شغل کشاورزی دست یافت و مجبور شد که زندگی در گردش را کنار بگذارد و یکجانشین شود، بنیاد ساخت اماکن مسکونی به صورت دهات، قصبات و شهرها ریخته شد. بشر برای سکونت در یکجا ابتدا از وسایلی مانند چادر استفاده می کرد و به تدریج به ایجاد اماکن مستحکم تری از چوب و مواد دیگر دست زد.

هر قوم و قبیله ای، به تناسب آداب و رسوم و عاداتی که به آنها مانوس شده بود محل های مسکونی ای با مصالح موجود ساخت و زندگی خود را بر آن اساس پی ریخت. به مرور زمان، محل مسکونی بشر از چادر به آسمان خراش های کنونی، با گذراندن مراحل گوناگونی تبدیل شد. در پی ریزی این امکنه، سلیقه ها و استفاده های گوناگون بشر به کار گرفته شد و هر محلی به شکل مخصوصی ساخته شد.

بشر برای بهتر زندگی کردن روش هایی را به مرحله اجرا در آورد که به تدریج این روش ها به نام آداب و رسوم و سنن معروف و مشهور شدند. بنابراین، آنچه که به نام آداب و سنن در تاریخ ثبت و ضبط شده است، بنیاد زندگی افراد بشر را تشکیل می دهند. بشر این عادات و سنن را مورد تجربه قرار داده و انواع خوب آنها را انتخاب کرده است که اگر رعایت نشوند اختلالات و ناهماهنگی هایی در زندگی بشر پدید خواهد آمد.

بدین جهت اندیشمندان، علمای جامعه شناسی و زیست محیطی، سنت را به صورت زیر تعریف کرده اند:

« راه، روش، طریق و قانون »

بنابراین آداب و رسومی که بشر خود را به آن عادت داده و پایه زندگی خود را بر آن پی نهاده تا وقتی که به حد شرک و کفر نرسیده و حقوق دیگران را ضایع نکرده باشد مورد احترام است .

مولی علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر می فرماید :

« سنت‌ها و روش‌های درستی را که سرکردگان و بزرگان این امت آنها را پذیرفته‌اند و نظم امور خود را در زندگی بر پایه آنها مرتب نموده‌اند به نحوی که بین آحاد مردم جامعه انس و الفتی برقرار شده است مَشْکَن و از بین مَبْر » . (سنت شکنی مکن)

با توجه به مراتب فوق ، در نقاط مختلف کره زمین اماکن مسکونی‌ای از ده و قصبه ، شهر و شهرستان به وجود آمد که در آنها مردم به دور یکدیگر با آداب و رسوم خاصی زندگی می کنند . از مجموعه چند ده ، شهر و شهرستان و از چندین شهرستان ، استان و از تعدادی استان یک کشور تشکیل می شود .

هر کشوری دارای شهرستان‌های گوناگون ، با آداب و رسوم خاصی می باشد . با افزایش جمعیت ، شهرها به مرور زمان گسترش می یابند و اماکن قدیمی از بین می روند و تبدیل به اماکن جدید می گردند که خود امری طبیعی است .

کشور عزیز ما ایران ، که از کهن ترین امپراتوری های جهان است از شهرهای معروف و مشهوری با آداب و رسوم قدیمی و ریشه دار تشکیل شده است و هر چند که در طول تاریخ با حوادث و ناملایماتی روبرو گردیده ولی به همت و کمک میهن پرستان دلیران ، رادمدان ، دانشمندان و پژوهشگران هویت ذاتی خود را حفظ کرده است .

مردم ایران زمین در شهرهای گوناگون با آداب و رسوم مشابهی ، با الهام از معتقدات دینی و ملی خود در جهت ترقی و تعالی کشور کوشش کرده اند . تاریخ هر شهری نمودار کوشش ها و فداکاری های مردم آن شهر است و هر یک به طور جداگانه با حفظ رابطه و مشابهت خود با مرکز ، آداب و رسوم خاص خود را دارد .

در کتاب حاضر ، سخن از شهری قدیمی و پایه دار است که در طول تاریخ مدت‌ها حتی به مقام دارالحکومتی رسیده و مرکز ثقل نیروهای ملی و مذهبی و کانون تصمیم‌گیری‌ها بوده است .

درباره این شهر قدیمی - قزوین - گرچه کتاب‌ها و آثار گرانبهایی توسط دانشمندان و پژوهشگران داخلی و خارجی نوشته شده ، اما اخیراً دوست عزیز و پژوهشگر گرامی جناب آقای سید مهدی صدر الصدوری که جد اندر جد ، قزوینی اصیل بوده و از دوران کودکی در آن شهر بزرگ شده و تاریخ حدود یک صد سال پیش را دیده و شنیده است در مورد دیده‌ها و شنیده‌های محل تولد خود پژوهشی مفصل اما پراکنده و غیر منسجم نموده و از این بنده ناچیز خواسته است که آنها را به صورت کتابی تنظیم و تبویب نمایم و به چاپ برسانم . اینجانب هم با تجاربی که در امر تألیف و نشر دارم امتثال امر نموده ، به تنظیم و فصل بندی مطالب و انسجام و ارتباط آنها با یکدیگر اقدام نموده که امیدوارم مورد پذیرش قرار گیرد . در این پژوهش تاریخی ، وضعیت جغرافیایی ، اقتصادی و آداب و رسوم محلی شهر قزوین از ابتدا تا شهریور ۱۳۲۰ که در آن تغییراتی داده شده و بی اندازه وسعت پیدا کرده است در حد امکان به تصویر کشیده شده که نمی‌توان گفت کامل است اما زیربنای کلی را آرایه می‌دهد .

محمد علی اخوان - ناشر

مختصری از زندگی نامه نویسنده به قلم خودش

نویسنده : سید مهدی صدرالدوری فرزند سید مهدی (امیرمهدی)

نام من به این سبب همان نام پدر است که در چهلمین روز فوت پدر ، چشم به جهان گشودم. (پدر چشم بست ، من چشم گشودم)

تولد من نهم خرداد ماه ۱۳۱۱ شمسی در منزل شخصی پدر واقع در سکه شریحان (سرکوچه ریحان) یکی از محلات قزوین روی داد . پس از مرگ پدر ، تحت سرپرستی مادر بودم و تا دو سال در مکتب خانه حاج شیخ غلامحسین واقع در احمدیه که گویا محل دفن احمد غزالی می باشد ، به فراگیری حروف الفبا و ادامه صرف و نحو عربی و آموزش قرائت قرآن مشغول بودم .

در این زمان ، بعثت اینکه مدرسه جدید در خیابان سپه ، جنب نظمیه (شهربانی) به نام امید (پهلوی سابق) وجود داشت و به خانه ما نزدیک بود ، برای ادامه تحصیل نامنویسی کردم و در آنجا از کلاس ابتدایی شروع کردم و سپس به دبیرستان محمد قزوینی واقع در خیابان سپه - به مدت دو سال - و همچنین بقیه تحصیلات متوسطه را تا کلاس دهم در قزوین در دبیرستانی به نام پهلوی گذراندم و آنگاه برای دریافت دیپلم به تهران رفتم و در دبیرستان نظام با گذراندن بقیه تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری شدم و پس از سه سال در سال ۱۳۳۷ به درجه ستوان دومی نائل آمدم و جهت گذراندن دوره مقدماتی توپخانه به اصفهان اعزام شدم . پس از طی دوره توپخانه همزمان مشغول تدریس و کار در ستاد مشغول شدم . پس از گذراندن دوره عالی توپخانه در همان مرکز - به مدت یک سال -

و پس از فارغ التحصیلی در مرکز توپخانه ، مجدداً به تدریس و کارهای ستادی پرداختم .
در سال ۱۳۳۸ ازدواج کردم و اکنون دارای دو پسر و یک دختر (هر سه دارای تحصیلات عالی) هستیم . از زندگی ساده و بدون قید خود راضی و بعد از بازنشستگی علاقه‌مند به مطالعه بویژه تاریخ و ادبیات و پژوهش در آثار فرهنگی کشور عزیز - بخصوص زادگاهم قزوین - شدم .

گذشت در سرزمین اجدادی و بازدید از آثار فرهنگی هر شهر جزو علایق شخصی‌ام می‌باشد .
(تا زمانی که قادر به سفر باشم)

به‌امور کشاورزی علاقه‌مندم که متأسفانه پس از بیماری قلبی قادر به ادامه نبوده و باغی که به‌دست خود آباد کرده بودم به صلح ناچیزی فروختم و مشغول مطالعه شدم . از خودم ملکی مسکونی ندارم لیکن همسرم دارای ایارتمانی در شهر تهران است که در آن سکونت دارم .
اجداد من سید مهدی صدرالصدوری ، پدر بزرگ مرحوم صدرالاسلام (سید محمد صدرالصدوری) متخلص به خاک که نسبش به‌امام جعفر صادق (ع) و از جانب مادر به فتحعلیشاه قاجار می‌رسند . سلسله شجره نامه وی یک نسخه در کتابخانه قدس رضوی (ع) و نسخه‌ای دیگر در قم در کتابخانه حضرت معصومه (ع) موجود می‌باشد . صدرالاسلام دارای هفت پسر بود . ۵ تن از پسران او هرگز صاحب فرزند نشدند و با دختر عمه‌های خود ازدواج کرده بودند . یکی هم به‌نام احد ، مفقود الاثر شده و فقط پدر من آمیرمهدی که همسری خارج از خانواده اختیار کرده بود دارای سه دختر و یک پسر است که این راقم سید مهدی صدرالصدوری تنها فرزند ذکور خانواده صدرالاسلام (سید محمد صدرالصدوری) هستم .

با توجه به آنچه در زندگی خود یعنی عمر هشتاد و سه ساله خود در کهن شهر قزوین از کودکی تا میانسالی در بین مردم عزیز زادگاهم به چشم دیده و به گوش شنیده‌ام و از دوران جوانی گهگاهی با مداد روی تکه کاغذی یادداشت کرده‌ام ، به این فکر رسیدم که جهت آگاهی جوانان شهر زادگاهم قزوین ، در یک کتاب به پیشگاه عزیزان تقدیم کنم . شاید مفید

واقع شود و من وظیفه شهروندی خود را هر چند ناچیز انجام داده باشم . همچنین آنچه از نظر تیزبین خوانندگان مورد ایراد و نقص است بدون کوچکترین ملاحظه‌ای جهت راهنمایی این کوچک ، بطور مشروح ابلاغ فرمایند.

مرحوم پدر بزرگم در مورد مادرش چنین می‌گوید :

مادرم مرحومه عالمه فاضله حاجیه ملک سلطان خانم ، همشیره‌زاده شاهزاده علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه ، وزیر علوم ناصرالدین شاه ، مادرِ مادرم خاور سلطان خانم ، دختر گل پیراهن خانم ، زوجه دائمه خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار که خاور سلطان خانم ، عیال قطب الحکماء و العرفاء ، حکیم طبیعی و الهی و طبیب کامل میرزا نظرعلی افشار داماد فتحعلیشاه بوده است . اما این راقم سید مهدی و سه خواهر به نام‌های ملیحه بیگم ، عزیز بیگم و فخری بیگم ، فرزندان یکی از هفت برادر حاج سید محمد صدرالصدوری پدر بزرگم می‌باشیم . زیرا شش پسر دیگر ایشان (عموهای من) فوت کرده و فاقد فرزند بودند . پدرم آمیرمهدی به علت اینکه برخلاف نظر پدرش که با دختر عمه‌های خود ازدواج می‌کردند با رباب دختر یک روحانی به نام حاج ملاعلی مجیدی ازدواج می‌کند ، برای خانواده پدری که خود را از طایفه اشراف می‌دانستند سخت گران تمام می‌شود و از آن تاریخ ، دیگر فامیل پدری با پدرم روی خوشی نشان نمی‌دهند و در نتیجه ، تنها پسرمانده از خانواده صدرالصدوری بنده - سید مهدی - و سه خواهر هستیم که البته خواهر بزرگ فوت کرده است.

مادر پس از فوت پدر به اجبار شروع به فروش املاک موروثی پدرش و کلیه وسایل زندگی می‌کند و سرپرستی من و خواهران و تنها مادرش را به عهده می‌گیرد. پس از فروش مایملک خود مجبور می‌شود ازدواج مجدد انجام دهد . خدا رحمت کند آن مرد مسلمان و معتقد به موازین دین مقدس اسلام را که عهده‌دار هزینه ما و دو فرزندش - برادران اُمّی من به نام‌های حاج رضا و تیمسار محمدباقر اطلس باف - می‌گردد. من نسبت به دو برادر خود بسیار صمیمی و مانند برادر ابوینی ، هر سه به هم علاقه‌مند هستیم. به هر صورت پس از

پایان دوره دو ساله دبیرستان در قزوین مجبور شدم بدون کمک به تهران رفته ، پس از یک سال در دبیرستان رشديه کنکور دبیرستان نظام را بگذرانم و پس از پایان دوره دبیرستان با دیپلم وارد دانشکده افسری شوم و با رتبه بالا موفق به درجه ستوان دومی و بالاخره گذراندن دوره‌های عالی و دوره دانشگاه جنگ (دافوس) و خدمت در تهران موفق به گذراندن دوره پدافند (استراتژی ملی) و خدمت در ارتش شوم و پس از حدود دو سال بعد از انقلاب اسلامی در ارتش ، بعلت بیماری قلبی به افتخار بازنشستگی نائل گردم.

پس از بازنشستگی چندی خود را سرگرم امور کشاورزی کردم . باز هم بعلت ادامه بیماری، کشاورزی را رها و با معرفی یکی از اقوام پدری به جناب دکتر دبیرسیاقي هفته‌ای یک روز در خدمت ایشان (لغت نامه دهخدا) بصورت مستمع شرکت می‌کردم که شرح آن در جای دیگر ذکر شده است. اکنون در سن هشتاد و سه سالگی سرگرمی‌ای جز مطالعه ندارم. خوشبختی من ، داشتن سه فرزند تحصیل کرده و همسری باوفاست که مدت ۵۶ سال به خوبی با یکدیگر به زندگی ادامه می‌دهیم.

خاطره‌ای از گذشته که در مدرسه ابتدایی مشغول تحصیل بودم :
جنب عالی قاپوی قزوین واقع در شمال خیابان سپه ، دبستانی بود که نام اصلی آن امید و در زمان کودکی به نام دبستان پهلوی دارای شش کلاس ابتدایی بود و شاگردانش از همه افراد متمکن و متوسط مشغول تعلیم بودند. من هم بعد از اینکه یکسال در مکتب مشغول بودم ، کلاس ابتدایی را از اول در آن دبستان شروع کردم.

در دبستان ، آموزگاران مشهوری تدریس می‌کردند . مدیر دبستان آقای پورزند و ناظم آقای کاظم حاج سید جوادی بود که مردی فربه و دارای هیكلی درشت بود.
در تمام کلاس‌ها ، آموزگاران همراه خود یک چوب تنبیه داشتند که از جنس درخت انار بود. جالب اینکه هر کس این چوب را برای معلمش می‌آورد ، اول مرتبه خودش مورد کتک خوردن قرار می‌گرفت.

مواردی که شاگرد مستوجب جریمه و تنبیه قرار می‌گرفت عبارت بود از دیر آمدن ، عدم انجام تکالیف شب ، سُستی در یاد گرفتن.

برای تنبیه ، ابتدا باید دست راست و سپس دست چپ را دراز کرده محکم یک ضربه بخوری که البته بستگی به انصاف معلم داشت که چند ضربه بزند.

اما آقا کاظم ، ناظم مدرسه که دارای دستانی گوشت آلود و درشت بود جفت پای خود را می‌گذاشت روی پای شاگرد و با دو دست بصورت دو کشیده (سیلی) می‌نواخت. (در آن زمان تنبیه قدغن نبود)

این اصطلاح هم بین بچه‌ها رواج داشت : چوب معلم گل است، هر کس نخورد خُل است. (خوشبختانه اکنون در کلیه مدارس تنبیه بصورت قدیم ممنوع و تعقیب قانونی دارد)

در مکتب‌خانه‌ها ، تنبیهات بصورت دیگری بود که فلک کردن نام داشت . چوب بلندی به طول تقریباً یک متر که در وسط آن طنابی قرار داشت به کار گرفته می‌شد . پای شاگرد را در وسط طناب قرار داده و به‌دور چوب می‌چرخاندند که به هیچ وجه شاگرد قادر به حرکت دادن پاها نبود، طرفین چوب را هم دو نفر نگاه می‌داشتند.

مأمور تنبیه که یا خود مُدرس مکتب و یا فرزند او بود ، با شلاق محکم به کف پاها می‌نواخت. یک نفر تعداد ضربات را روی کاغذ یادداشت می‌کرد.

اما خاطرات من از مکتب آقا شیخ مهدی در کوچه‌امام زاده اسماعیل در مکتب خانه احمدیه: محل مکتب (احمدیه) به محل دفن برادر غزالی آقای احمد غزالی مشهور بود به همین مناسبت احمدیه نام داشت. (آقای گلریز در کتاب مینودر به این امر اشاره کرده است)

من از مکتب فرار کردم به مادر گفتم دیگر نمی‌روم. مادرم مرا به مدرسه امید برد و ثبت نام کرد پدر بزرگم مرحوم صدرالاسلام ماهیانه ۵ ریال به مکتب‌دار می‌داد.

علت فرار من، فلک کردن یکی از شاگردان بود. در هر حال بنده قرائت قرآن را در آنجا آموختم.

پیش‌گفتار

از خوانندگان عزیز تقاضا دارم قبل از مراجعه به فصول کتاب این مقدمه را به‌دقت مطالعه نموده آنگاه به بقیه نوشتار توجه بفرمایند.

چند سال قبل بنا به آشنایی با استاد بزرگوار دکتر سید محمد دبیرسیاقی که در سازمان لغت نامه دهخدا مشغول بودند و روزهای یکشنبه هر هفته با تعدادی از نویسندگان و فرهیختگان در دفتر کار دکتر حاضر می‌شدند، من هم بعنوان عضوی کوچک که به هیچ وجه در حد آن اساتید نبودم شرکت می‌کردم تا مانند یک شاگرد، از بیانات اساتید بهره برده باشم، گاه به کتابخانه لغت نامه دهخدا مراجعه می‌کردم و بر حسب اتفاق به کتاب‌های فرهنگ عامیانه شهرهای ایران دسترسی پیدا می‌کردم که خوشبختانه شوق مطالعه در من به‌وجود آمد. متأسفانه در آنجا کتابی در مورد فرهنگ و سنت عامیانه مردم قزوین ندیدم هر چند اطلاع داشتم که علامه علی اکبر دهخدا در کتاب چرند و پرند و مقالاتی که در روزنامه‌های زمان خود به رشته تحریر درآورده‌اند - بعلمت نسبی که از ناحیه پدر خود خان‌باباخان قزوینی داشتند - بسیاری از اصطلاحات و طنزهایی که بین اهالی قزوین رایج بوده بنام دخو و اسامی دیگر ذکر کرده‌اند و آقای محمدعلی گلریز و آقای ورجاوند در سه جلد مینودر قسمتی از فرهنگ سنت عامیانه و طنزپردازان سرزمین قزوین را همراه با تاریخ و جغرافیای سرزمین قزوین ذکر کرده‌اند. بنظرم رسید که این حقیر آنچه در نوجوانی و جوانی با مردم عادی تماس داشتم از محاوره بین آنها و شنیدنی‌ها و عادات و رسوم عامیانه در کوچه پس‌کوچه‌ها، از قبیل اصطلاحات به‌کار برده و مسائلی همچون ازدواج، مراسم

عزاداری ، معاشرت بین همسایگان ، آداب و رسوم ویژه مردم عادی قزوین ، فروشگاه‌های سیار ، بازی‌های معمولی ، ورزش ، آداب و رسوم حمام رفتن ، عروسی حمام ، دامادی حمام ، گرفتن مراسم زایمان ، حمام رفتن زائو انواع غذاهای محلی، انواع میوه و محصولات کشاورزی ، تجارت ، کسب و کار روابط فروشنده و خریدار ، ارتباط بین فامیل و اقوام ، روابط بین همسایگان ، وضع آب و برق ، ساختمان‌های مسکونی ، وضع بهداشت ، داروهای گیاهی و بسیاری موارد دیگر در فصول کتاب به خوانندگان عزیز تقدیم کنم .

آنچه در نظر است مقایسه بین فرهنگ اصیل و هویت ایرانی - مذهبی با فرهنگ غرب و فرهنگ وارداتی است که موجب عدم آگاهی و نسل جوان امروزی است . ذکر مزایا و مضار آن را جهت تنویر ذهن نسل نهمی‌ها وظیفه خود دانسته تا به زندگی و آداب و رسوم اجداد و نیاکان خود پی برده و آن را فراموش نکنند . امروز در میان جوانان ما نوعی شیفتگی به تمدن غرب دیده می‌شود (غرب زدگی) .

« ما کوله باری از دُرّ و گوهر داریم و از بیکانه طلب می‌کنیم .»

ضروریست خوانندگان عزیز به‌ویژه جوانان که این نوشتار را مطالعه می‌کنند بدانند من به‌هیچ وجه مخالف تمدن و فرهنگ و نوآوری‌های عصر جدید نیستم . بسیاری از این نوآوری‌ها و وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو ، تلویزیون ، اینترنت ، فضای کامپیوتر ، کشفیات و اختراعات جدید هستند .

هدف من آن مواردی است که کاملاً با فرهنگ و سنت اصیل ما مغایر است که موجب مغشوش کردن هویت ایرانی اسلامی است و مایه فساد و لاپالایی گری ، اعتیاد و ... می‌گردد.

سنت:

واژه سنت به معنی طریقه ، قانون ، روش ، آئین ، رسم ، نهاد در بین هر قوم و قبیله کشوری در هویت آنها نهفته است.

برماست که در حفظ و یادآوری سنت گذشته خود از هر کوششی دریغ نورزیم ؛ هر چند با فضای امروزی و توسعه علم و دانش و نوآوری اختراعات و اکتشافات و ورود فرهنگ بیگانه به سرزمین ما ، بسیاری از سُنن و فرهنگ خود را به فراموشی سپرده‌ایم ، اما نگذاریم که غبار زمان ، خط بطلان به روی سنت اصیل و فرهنگ و هویت ملی و مذهبی ما بکشد. سُنن: جمع سُنّت ، رسوم و عادات عامه مردم ، جهت حفظ آئین و دین و هویت سرزمین خود در جامعه بین افراد یک قوم و یک شهر و یک کشور یا دیاری ، محدود به جماعتی خاص است.

گفتم دلش چه دارد و عقلش چه پرورد گفتا یکی مودت دین و یکی سُنن
« فرخی »

هر که بنهاد ناخوش سُنتی سوی او نفرین رود ساعتی

« مولوی »

تو بر آن عطسه بخوان الحمد کافری سُنّت چلینت فرماید

« خاقانی »

کان که دست از رسم و آئین گوید او را سُنّتش کای قفس بشکسته‌اینگ شاخ طوبی مرحبا
« سنائی »

سُنّت پرست : آنکه آداب و رسوم را پرستد و به اعمال و افعال پیشینیان احترام گذارد.
سنت پرستی: عمل سنت پرست ، اعتقاد به آداب و رسوم گذشتگان خود.